

بگذار آشغال بخورند

چه گونه سرمایه‌داری چاقی و گرسنگی می‌آفریند؟

رابرت آلبریتون | کیانوش یاسایی

آن‌چه که می‌آموزیم ... این است که نظام سرمایه‌داری، خلاف کشاورزی عقلانی عمل می‌کند یا به عبارت دیگر کشاورزی عقلانی با نظام سرمایه‌داری ناسازگار است (اگرچه این نظام فن‌آوری را در کشاورزی توسعه می‌دهد) و آن‌چه نیاز دارد یا فعالیت خرده‌کشاورزان خویش فرما یا کنترل به دست تشکل‌های تولیدکنندگان است.^۱

صنعت بزرگ مقیاس و فعالیت بزرگ مقیاس کشاورزی به شیوه‌ای صنعتی، هم‌گام عمل می‌کند. اگر تمایز آن‌ها در ابتدا در این است که اولی نیروی طبیعی انسان را تلف می‌کند و از بین می‌برد و دومی همین را بر سر نیروی طبیعی زمین می‌آورد، اما این دو بعدتر با یکدیگر همراه می‌شوند، به این صورت که نظام صنعتی‌ای که بر زمین اعمال می‌شود نیروی کار را تلف می‌کند و صنعت و تجارت وسایلی برای کشاورزی فراهم می‌کنند تا زمین را به اضمحلال بکشاند.^۲

کشاورز گندم تولید می‌کند همان‌طور که صنعت‌گر نخ و ماشین‌آلات تولید می‌کند. فرض می‌کنیم شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری کشاورزی را در کنترل خود دارد و در نتیجه این رژیم در همه‌ی حوزه‌های تولید جامعه‌ی بورژوازی خود را گسترده است و آن شرط‌هایی که عملکردش را ممکن می‌سازد مانند رقابت آزاد سرمایه‌ها، قابلیت انتقال آن‌ها از یک شاخه‌ی تولید به شاخه‌ای دیگر و برابری نرخ‌های متوسط سود به حد تمام و کمال شکوفایی خود رسیده‌اند.^۳

در این بحث می‌خواهم نشان دهم چرا دقیقاً در جایی که نظام سرمایه‌داری مطابق با عقلانی‌ترین اصول و ژرف‌ترین ساختارهای‌اش عمل می‌کند، نمی‌تواند نظام کشاورزی/اغذا را با روش‌های عقلانی اداره کند. یا همان‌طور که در ابتدا از قول مارکس آوردم «کشاورزی

عقلانی با نظام سرمایه‌داری جور در نمی‌آید». دقیقاً به همین سبب است که این بخش از حیات اقتصادی همیشه عرصه‌ی منازعه‌ی سیاسی و دخالت دولت بوده است؛ بخشی که تا همین اواخر تا اندازه‌ی زیادی شامل تولید غیرسرمایه‌داری و یا شبه‌سرمایه‌داری می‌شد.^۴ اگر تولید خویش‌فرما، مانند مزارع خانوادگی را تولیدی غیرکاپیتالیستی بدانیم، پس باید گفت تا دوره‌ی پس از پایان جنگ دوم جهانی این مزارع خانوادگی غیرکاپیتالیستی بودند که بخش اعظم غذای آمریکایی‌ها را تولید می‌کردند و حتی امروز هم در عصر «مزارع کارخانه‌ای» کاپیتالیستی، بیش‌تر کشاورزان دنیا هم‌چنان بر مزارع خانوادگی کوچک و یا متوسط مقیاس فعالیت می‌کنند.^۵

اقتصاددانان جریان غالب گاهی می‌گویند که نقصان‌های نظام تولید و تهیه‌ی غذا از ناکافی بودن سرمایه‌داری ناشی شده است. به این معنا که منشاء این کاستی‌ها دخالت در بازارهای آزاد است و این که تقریباً همه‌ی مشکلات نظام تولید و تهیه‌ی غذا با وجود بازارهای آزادتر حل خواهد شد. در مقابل این استدلال، در این جا می‌خواهم بر اساس تحلیل بی‌نظیر مارکس از ساختارهای ژرف سرمایه نشان دهم که این خود نظام سرمایه‌داری است، و نه نوعی سیاست مستقل دولتی بدفهم شده (اگرچه این سیاست هم ممکن است در زمینه‌ای دیگر این‌گونه باشد) که ریشه‌ی مشکلاتی است که ما در تهیه و توزیع غذا با آن مواجه‌ایم. و می‌خواهم استدلال کنم که نظام سرمایه‌داری نه تنها همیشه در برابر هرگونه اصلاحی در جهت عقلانی‌تر کردن نظام غذایی مقاومت می‌کند بلکه درحالی که ممکن است رسیدن به نوعی سرمایه‌داری اصلاح‌شده هدف کوتاه‌مدت ارزنده‌ای باشد، ما در بلندمدت به تغییراتی نیاز داریم که از هرگونه اداره کردن با بازارهای رقابتی و واحدهای در مالکیت خصوصی درآمده‌ی سرمایه فراتر رود. در این جا منظورم این نیست که بازارها و شرکت‌ها را کنار بگذاریم، بلکه حرف‌ام این است که باید کاری کرد که آن‌ها به‌طور دموکراتیک پاسخ‌گو باشند به شیوه‌هایی که شاید عده‌ای آن را پس‌سرمایه‌داری بنامند.

علاوه‌براین، با دانستن این که غذا نیازی حیاتی است و تولید آن ما را در ارتباطی نزدیک با زمین قرار می‌دهد، عملکرد نادرست این بخش از اقتصاد می‌تواند هم بر سلامت انسان‌ها و هم بر سلامت محیط زیست اثرات نامطلوبی بگذارد. اگر بتوان نشان داد که عملکرد نادرست نظام سرمایه‌داری در عرصه‌هایی چنین حیاتی برای بهروزی انسان‌ها مداخله‌ی متعدد و مداوم دولت را ضروری کرده و این که حتی با وجود این مداخلات بخش اعظم مشکلات هم‌چنان باقی است، پس باید در عقلانیت سرمایه‌داری تردید کرد. بر اساس

تحلیل مارکس باید بین «عقلانیت کاپیتالیستی»، که خیلی هم عقلانی نیست و خود «عقلانیت» تفاوت قائل شد. یک سرمایه‌دار عقلایی همیشه به دنبال حداکثر کردن سودهای کوتاه‌مدت خود است. فعالیت کشاورزی که مطابق با چنین احکامی سازمان یابد می‌تواند عمیقاً نادرست باشد و سلامت انسان‌ها و محیط زیست، هر دو را به خطر اندازد. به‌رغم بیش از دو سده مبارزات مردمی برای تخفیف دادن برخی از مخرب‌ترین پی‌آمدهای تلاش‌های کاپیتالیستی برای ادغام نظام کشاورزی/غذایی در جهت‌گیری سرمایه‌داری به سوددهی کوتاه مدت، نارسایی‌ها و ضعف‌های ادامه‌دار این بخش در ما این گمان را برمی‌انگیزد که «عقلانیت» کاپیتالیستی باید از بنیاد جای خود را به عدم‌عقلانیت داده باشد. نظامی که این توان را دارد تا غذای کافی تولید و رژیم غذایی مناسبی برای همه‌کس در دنیا فراهم کند، اما به جای آن بیش از نیمی از مردم را گرسنه و با سوء‌تغذیه رها می‌کند، نمی‌تواند عقلانی باشد.^۶

در جست‌وجوی سودآوری رفتن، سرمایه را نسبت به وجوه کیفی زندگی بی‌تفاوت می‌گرداند و تازمانی که پرداختن به این وجوه برای سرمایه سودآور نباشد، نسبت به آن‌ها بی‌تفاوت خواهد ماند. وجوه کیفی زندگی می‌تواند شامل خیلی چیزها شود، از سلامت محیط زیست گرفته تا کیفیت زندگی کارگران. برای سرمایه ملاحظات کیفی همیشه تحت سیطره‌ی ملاحظات کمی قرار دارد. سرمایه در طول تاریخ هیچ‌وقت برای سلامت و امنیت کارگران دغدغه‌ی چندانی از خود نشان نداده مگر آن‌که قانون‌گذاری دولت مجبورش کرده. تا زمانی هم که دولت، قانونی در حمایت از محیط زیست وضع نکرده اعتنایی به آلودن و آسیب رساندن به آن نداشته است. سخن کوتاه، همه‌ی ارزش‌ها غیر از سود ارزش‌های درجه‌دویی هستند که در برخورد با سود مغلوب خواهند شد. در این کتاب تمرکز اصلی در نقد سرمایه‌داری، نادیده گرفتن ابعاد کیفی چه‌گونگی ارتباط ما با یک‌دیگر و با زمین در تولید و تهیه غذای مان است.

بر اساس نظریه‌ی مارکس در مورد کالا، یک کالای کاپیتالیستی در خالص‌ترین شکل خود باید مرزهایی روشن و قطعی داشته باشد تا به مالک‌اش کنترل مطلق دهد و موجب کنارگذاشتن کامل غیرمالک از آن شود.^۷ این مثل که «حصارهای خوب همسایه‌های خوب می‌سازد» را می‌توان این‌گونه ترجمه کرد که «سرمایه‌داران حصارهای خوب می‌خواهند». آن‌چه برای سرمایه‌داری اصل است این است که قطعات به‌دقت مشخص‌شده‌ی دارایی خصوصی که ابزارهای تولید را تشکیل می‌دهند تحت کنترل کامل سرمایه‌دارها باشد و

به این ترتیب کارگران به طور کامل از مالکیت آن‌ها کنار گذاشته شوند. نهاد مالکیت خصوصی رابطه‌ای از قدرت میان مالک و غیرمالک را ایجاد می‌کند و در سرمایه‌داری ناب همه‌ی ابزار تولید اموال خصوصی در تملک انحصاری سرمایه‌دارها هستند. سلب مالکیت کارگران از ابزارهای تولید رابطه‌ای ساختاری از قدرت به وجود آورده، رابطه‌ای که در حالت سرمایه‌داری ناب کارگر را وامی‌دارد تا مزد و شرایط کاری که بازار کار رقابتی برایش تعیین کرده بپذیرد.

مارکس تحت عنوان «زمین» هرگونه منابع طبیعی که بتوان آن را به دارایی خصوصی تبدیل کرد و در انحصار مالک قرار داد را برمی‌شمرد: نفت، مواد معدنی، زمین و ساختمان، آب و جز آن. وجود مالکیت خصوصی که به افراد یا گروه‌هایی امکان کنترل مطلق بر هر واحد طبیعت می‌دهد پیش‌زمینه‌ی بنیادی کالایی‌سازی زمین است. در بریتانیا با آغاز سرمایه‌داری زمین‌های مشاع هرچه بیشتر خصلت کالایی گرفتند. زمین‌داران فئودال زمین‌هایی که تا پیش از آن در استفاده‌ی عموم بود را تصاحب کرده، دور آن‌ها حصار کشیدند و آن‌ها را دارایی‌های خصوصی خودشان اعلام کردند.^۸ زمین‌داران که مردم را از زمین‌های همگانی بیرون کرده بودند حالا می‌توانستند برای استفاده از زمین‌های‌شان اجاره دریافت کنند و اصولاً می‌توانستند زمین‌های‌شان را بفروشند. می‌گوییم «اصولاً» چراکه زمین‌داران با برقراری «قوانین ارث خانوادگی زمین و املاک» عملاً به دنبال آن بودند که این زمین‌ها را که پایه‌ی اصلی قدرت سیاسی‌شان بود، حفظ کنند.^۹

مارکس برخلاف تقریباً تمامی دیگر اقتصاددانان زمین کالایی شده را به عنوان یک فرض اولیه نمی‌پذیرد. به عنوان مثال از ما می‌خواهد که کالایی‌سازی زمین را به عنوان فرایندی بینیم تاریخی که طی آن زمین‌هایی که در اختیار عموم مردم آن مناطق بود به دست طبقه‌ی قدرت‌مند زمین‌دار به تدریج تصاحب و سپس محصور می‌شد - و معمولاً به بیرون راندن خشونت‌بار اهالی آن‌جا منجر می‌شد.^{۱۰} مارکس با یادآوری این تاریخ رابطه‌ی نزدیک کالایی‌شدن زمین و کالایی‌شدن نیروی کار را هم نشان می‌دهد. دهقانانی که دیگر راهی به زمین‌های مشاع نداشتند هرچه می‌گذشت بیشتر متوجه می‌شدند تنها چیزی که دارند نیروی کارشان است که آن را باید در ازای مزدی به سرمایه‌بفروشند. مارکس به جای آن که کالایی‌شدن کامل زمین را عمل انجام‌شده‌ای بداند و یا آن که بازار کار تماماً شکل گرفته‌ای را از ابتدا فرض بگیرد، این‌ها را با دقت نتیجه‌ی فرایند تاریخی بیرون راندن و سلب مالکیتی خشونت‌بار در نظر می‌گیرد.^{۱۱}

گرایش سرمایه به سود ایجاب می‌کند که سرمایه اصولاً باید همیشه آماده باشد تا از تولیدی کم‌تر سودآور به تولیدی با سودآوری بیش‌تر جابه‌جا شود. اگر موانع قانونی را در نظر نگیریم، اگر تریاک سودآورتر باشد، سرمایه به‌جای برنج تریاک تولید خواهد کرد. مارکس این آمادگی فرصت‌طلبانه‌ی سرمایه برای جابه‌جایی از تولید یک ارزش مصرفی به ارزش مصرفی دیگر فقط به تحریک نرخ سود را «بی‌اعتنایی به ارزش مصرفی» نامیده است.^{۱۱} «ارزش مصرفی» اشاره به آن خصوصیات مادی یک کالا است که آن را از نظر کیفی از دیگر کالاها متمایز کرده، امکان استفاده‌ی خاصی را از آن ایجاد می‌کند. به‌عنوان مثال خصلت اشتعالی (ارزش مصرفی) بنزین آن را برای استفاده در موتورهای درون‌سوز قابل‌استفاده می‌گرداند. بی‌تفاوتی به ارزش مصرفی که مارکس به آن اشاره می‌کند در استدلال من در مورد عقیم بودن سرمایه در اداره کردن کشاورزی و نظام غذا اهمیتی اساسی دارد. چراکه گرایش سرمایه به سودآوری کوتاه‌مدت باید نسبت به ملاحظات گسترده و بلندمدت نسبت به ارزش مصرفی که نظام تولید غذا نیازمند آن است بی‌اعتنا و بی‌حس باشد. البته از آن‌جایی که توجه به این مسائل معمولاً موجب افزایش سودآوری نمی‌شود در نتیجه مسائل بلندمدت مربوط به سلامت انسان‌ها و محیط زیست و مسائل مرتبط با عدالت اجتماعی کنار گذاشته می‌شود.

وفاداری عقلایی یک سرمایه‌دار نمی‌تواند به کیفیات مادی و یا ایدئولوژیک یک شیء (یعنی ارزش مصرفی آن) باشد، بلکه او همیشه باید به سود به‌عنوان کمیته‌ی ناب وفادار باشد. به‌عنوان مثال یک سرمایه‌دار واقعا «عاقل»، فرقی نمی‌کند چه قدر مذهبی باشد، همین‌که نشانه‌های سودآوری محصولات پورنوگرافی را دریافت کند از تولید کتاب مقدس دست خواهد کشید و به تولید پورنوگرافی خواهد پرداخت. تخطی از وفاداری به سودآوری ناب مجازات در پی خواهد داشت؛ در نهایت مغلوب رقابت بازار شدن و دیگر سرمایه‌دار نبودن. در مورد غذا، اگر استفاده از مواد سمی و آلاینده‌ی محیط زیست سودآوری را افزایش دهد یک سرمایه‌دار «عاقل» به‌جای غذای سالم غذای ناسالم تولید خواهد کرد. به‌همین‌صورت کشاورزان کاپیتالیست «عاقل» برای آن‌که سودآوری خود را افزایش دهند تا آن‌جا که بتوانند کم‌ترین مزد را به کارگران کشاورزی خواهند پرداخت. حتا اگر این کار به‌معنای اجیر کردن مهاجران غیرقانونی باشد.

از آن‌جایی که تولید اغلب محصولات کشاورزی سالانه است و به‌این‌دلیل که کشاورزان کاپیتالیست تخصص و ماشین‌آلات خود را برای تولید طیف محدودی از محصولات توسعه

می‌دهند، جابه‌جایی در تولید محصولات کشاورزی و یا ورود و خروج به تولید کشاورزی در پاسخ به معیارهای سودآوری در کوتاه مدت دشوار خواهد بود. به‌عنوان مثال جابه‌جایی از تولید ذرت به سویا ممکن است به‌نسبت آسان باشد (اگرچه باید تا فصل زراعی بعد صبر کرد) اما جابه‌جایی از تولید غلات به سبزیجات و یا از تولید شیر به تنباکو به این سادگی‌ها نیست. این واقعیت که تقریباً تمامی کشاورزان دنیا بدهی‌های سنگینی دارند و تامین منابع مالی لازم برای این قبیل جابه‌جایی‌ها برای‌شان ساده نیست، به‌دشواری این مساله می‌افزاید. و به‌رغم این‌که خانواده‌های کشاورز غیرکاپیتالیست به ترک زمین‌های‌شان - که در برخی موارد چند نسل در آن زندگی کرده‌اند - به‌شدت بی‌میل‌اند، درمقابل کشاورزان کاپیتالیستی که عقلایی رفتار می‌کنند، بر اساس معیار خالص سودآوری، در سرمایه‌گذاری در کشاورزی و یا خارج کردن سرمایه‌های خود از آن و یا جابه‌جایی از تولید ذرت برای غذا به تولید ذرت برای اتانول تردیدی به‌خود راه نخواهند داد. حتا اگر مردم در گرسنگی و قحطی و بی‌غذایی باشند. و وقتی که عرضه‌ی ذرت به‌علت مصرف بخشی از آن در تولید اتانول کاهش یابد قیمت آن بالا خواهد رفت و کشاورزان بیش‌تری تمایل پیدا می‌کنند که به‌جای دیگر محصولات کشاورزی که تا آن موقع تولید می‌کردند ذرت تولید کنند و به‌این ترتیب عرضه‌ی دیگر محصولات غذایی کاهش یافته و قیمت‌شان بالا خواهد رفت.^{۱۳}

در این بحث در مورد «سرمایه‌داری ناب» یا «سرمایه‌داری در شکلی تجریدی و به‌طور کلی» استدلالات خود را تحت هفت عنوان ارائه می‌کنم:

- گرایش سرمایه به سود
- سرمایه، زمان و سرعت
- سرمایه، فضا و همگن‌سازی
- سرمایه و کارگران
- سرمایه و مصرف ناکافی
- سرمایه، انحصار چندقطبی و جهانی‌سازی
- سرمایه و سوژه‌گی

خلاصه‌ای از موارد بالا می‌تواند مقدمه‌ای باشد برای شروع این بحث.

نخست، اولویتی که سرمایه برای سودآوری کوتاه‌مدت نسبت به هرگونه ملاحظات دیگر قائل است منجر به بی‌اعتنایی‌اش در حفظ کیفیت زمین، دریاچه‌ها، رودخانه‌ها و اقیانوس‌ها می‌شود. ممکن است سرمایه فرمان به جنگل‌زدایی، تضعیف زمین و آلودن جریان‌های آب

دهد. حفظ این منابع در بلندمدت برای خاطر نسل‌های آینده نیازمند رابطه‌ای نظارتی است، رابطه‌ای که کاملاً برخلاف گرایش شرکت‌های خصوصی به حداکثرسازی سود خود در کوتاه‌مدت است. برای شرکت‌هایی که فقط به منافع آنی خود توجه می‌کنند. اصولاً فرامین سودآوری می‌تواند سرمایه را به قطع درختان همه‌ی جنگل‌ها کشانده، زمین‌های قابل‌کشت را به حومه‌های شهری و یا مزارع کشت تنباکو و دیگر مواد اعتیادآور تبدیل کند، جریان‌های آب را از ماهی تهی گرداند، زمین و آب‌وهوا را آلوده کند، زمین‌های زیرکشت محصولات غذایی را به تولید اتانول اختصاص دهد آن‌هم در زمانی که بسیاری از مردم غذای کافی برای خوردن ندارند. قابل‌پیش‌بینی نبودن طبیعت برای کشاورزی و کشتش‌ناپذیری عرضه‌وتقاضای غذا، موجب مقاومت غذا در برابر مقررات بازار می‌شود. در نتیجه قیمت غذا راحت می‌تواند ناگهان بالا برود و میلیاردها انسان را با گرسنگی و قحطی مواجه کند. و در آخر، تمایل نظام سرمایه‌داری به خصوصی‌سازی سود و اجتماعی‌سازی هزینه‌ها می‌تواند تقریباً همه‌ی هزینه‌های محیط زیست آلوده، گرسنگی و غذای ناسالم را بر دوش مالیات‌دهندگان بیندازد درحالی‌که سرمایه با پول مالیات‌دهندگان به سودزایی خود ادامه می‌دهد.

دوم و در نتیجه‌ی گرایش سرمایه به سود، تمرکز بر افزودن سرعت، کشاورزی را به داده‌های انرژی «استخراجی» به‌شدت وابسته می‌کند. با افزایش سرعت اندازه‌ی داده‌های انرژی هم تمایل به افزایش خواهند داشت تاجایی‌که در نقطه‌ای که منحنی به خط عمود نزدیک می‌شود افزودن بیش‌تر سرعت غیراقتصادی خواهد شد. به‌علاوه سرعت ممکن است آن‌قدر به ضرب‌آهنگ طبیعت آسیب برساند که کشاورزی را برای محیط زیست مخرب گرداند. نیاز به افزودن سرعت می‌تواند منجر به هجوم مواد شیمیایی به رژیم غذایی شود، بدون آن‌که آزمایش‌های سم‌شناسی مناسبی روی غذاها صورت بگیرد. خصلت اجتماعی و صمیمانه‌ی غذا خوردن نابود می‌شود و راه‌حلی به‌نام «فست‌فود» آسیب‌های زیادی به سلامتی وارد آورد.

سوم، کاربست روش‌های تولید و مصرف انبوه در مورد غذا موجب همگن‌سازی فضایی خواهد شد. در نتیجه جنگل‌های حاره‌ای با شرایط گوناگون زیستی به مزارع تک‌کشتی تبدیل می‌شوند. مراکز بزرگ خرید که پر از رستوران‌های فست‌فودند در بلوارهای حاشیه‌ی شهر ردیف شده و به‌این‌ترتیب به محیط همگن شده اضافه می‌شوند. و از آن‌جایی‌که چنان تولید انبوهی نیازمند گسترشی عالم‌گیر است دنیا می‌شود منبع مواد اولیه و نیروی

کار ارزان. تولید انبوه به مصرف انبوه نیاز دارد و به این ترتیب است که رستوران‌های فست‌فود در سراسر دنیا در حال گسترش‌اند و همه (به‌خصوص کودکان) را ترغیب می‌کنند تا مصرف‌کننده‌های هر روزه‌ی غذای آلوده شوند.

چهارم، هرچه سرمایه در ازای کار مشخصی بتواند کم‌تر به کارگران مزد بپردازد سود بیش‌تری برای خود حاصل کرده است. و از آن‌جا که غذا ضرورتی است که در همه‌ی سبدهای دست‌مزد قرار می‌گیرد، پس هرچه غذا ارزان‌تر باشد به‌طور کلی برای آن‌که کارگران فقط دست‌مزد بخورونمیری داشته باشند می‌توان کم‌تر به آنان مزد پرداخت. به‌رغم آن‌که غالب کارهای کشاورزی در مزارع نیازمند کاری خطرناک و فصلی است، کارگران این بخش کم‌ترین دست‌مزدها را دریافت می‌کنند و معمولاً بیش از دیگر کارگران در معرض آسیب قرار دارند. این مساله دلایل پیچیده‌ای دارد که به نیازهای سرمایه و تاریخ سرمایه‌داری و نقش طبقه، نژاد، جنسیت و استعمار در آن ارتباط دارد.

پنجم، سرمایه در تضادی اساسی گرفتار است. سرمایه می‌تواند با پرداخت کم‌تر به کارگران سود را افزایش دهد اما اگر پرداخت به کارگران خیلی کاهش یابد در نتیجه آن‌ها دیگر نمی‌توانند کالاهایی را که سرمایه به‌طور انبوه تولید می‌کند خریداری کنند و در این‌جاست که معضل مصرف‌ناکافی ایجاد می‌شود. اگر کارگران غذا از نظر تعداد در اقلیت باشند، با ارزان‌تر کردن غذا از طریق کاهش دست‌مزد آن‌ها، سهم غذا در سبد مصرفی و دست‌مزد کوچک‌تر شده و بخش بزرگ‌تری از دست‌مزد دیگر کارگران برای خرید دیگر کالاها غیر از غذا آزاد می‌شود. بحران‌های کاپیتالیستی نشان می‌دهد که نظام سرمایه‌داری تا چه اندازه برای کشاورزی خانوادگی مخرب است. سرمایه‌دارها در مواقع بحران تولید را متوقف و کارگران را اخراج می‌کنند تا وقتی که وضعیت بهبود یابد، اما کشاورزان خانوادگی برای آن‌که بتوانند در شرایط رکود قیمت محصولات خود زنده بمانند باید تولید خود را افزایش دهند. به این ترتیب زمانی که کشاورزان زیادی چنین کنند قیمت محصولات هم‌چنان پایین‌تر می‌آید، تاجایی که عده‌ی زیادی از کشاورزان خانوادگی ورشکست می‌شوند و مزارع را ترک کنند. برای وقوع چنین اتفاقی الزاماً نیاز به بحران نیست: سقوط قیمت محصولات کشاورزی و یا افزایش قیمت مواد اولیه‌ی کشاورزی هم می‌تواند این‌گونه عمل کند.

ششم، سرمایه‌داری به‌طور کلی تمایل شدیدی دارد تا واحدهای هرچه بزرگ‌تری بسازد اما همیشه موانع طبیعی کیفی برای کشاورزی این‌گرایش را دچار مشکلات زیادی می‌کند و سودآوری را پیش‌بینی‌ناپذیر می‌گرداند. به‌جز تعدادی از کالاهای زراعی مستعمراتی،

سرمایه‌داری همیشه تمایل داشته تا در سطح کشاورزی تمرکز کم‌تری در سطح عرضه‌ی مواد اولیه به کشاورزان، حمل‌ونقل، فرآوری و توزیع محصولات نهایی تمرکز بیشتری داشته باشد. حتی از میان مزارع خانوادگی باقی مانده آن‌ها که بزرگ‌ترند تمایل دارند بخشی از نظام پیمان‌کاری (Putting-out System) باشند. نظامی که در آن سرمایه‌دار اولیه را به کشاورزان عرضه می‌کند و برای محصولات از پیش قرارداد می‌بندد و به این ترتیب کشاورز را به طور کامل تحت سلطه‌ی جریان سرمایه قرار می‌دهد. به این ترتیب سرمایه «کار طاقت‌فرسا» و واقعاً دشوار کشاورزی را به کشاورزان می‌سپارد و خود در سودهای حاصل از آن غوطه می‌خورد. سطح تمرکز در عرضه‌ی بذر و ماشین‌آلات و مواد اولیه شیمیایی بسیار بالاست. همین‌طور که در مورد بازاریابی مواد غذایی فرآوری‌شده، گوشت، نوشیدنی‌های غیرالکلی و فست‌فودها هم به همین صورت است. نتیجه‌ی آن هم تمرکز فوق‌العاده‌ی قدرت در ابرشرکت‌های ناپاسخ‌گوست (تازمانی که بر فعالیت‌های آن‌ها مقررات‌گذاری و نظارت نباشد). ابرشرکت‌هایی که فعالیت‌هایشان اثرات بسیار نامطلوبی بر سلامت انسان‌ها و سلامت محیط زیست می‌گذارد.

هفتم، سرمایه‌داری با مرکزیت دادن به مالکیت خصوصی و سود در حیات اقتصادی، فردگرایی تملک‌جویانه‌ای را توسعه می‌دهد. اگرچه سطحی از فردگرایی چیز خوبی است اما باید با اشکالی از جامعه‌گرایی و زندگی اجتماعی در توازن باشد. سرمایه‌داری افراد و گروه‌های منفرد را تشویق می‌کند تا بی‌قیدوبند سود و قدرت اقتصادی خود را گسترش دهند بی‌توجه به پی‌آمدهای آن در بلندمدت برای جامعه و برای کره‌ی زمین. این نوع فردگرایی یک‌طرفه نه تنها مانعی است در برابر انگیزه‌های بخشندگی و کمک در انسان‌ها بلکه گونه‌ی رفتار «پس از من هرچه پیش آید» را هم اشاعه می‌دهد. آن قدر که باید نظام سرمایه‌داری را در این موارد مقصر دانست نباید افراد را سرزنش کرد. چراکه احکام ذاتی این نظام است که مردم را در این جهات قرار می‌دهد.

یادداشت‌ها

۱. مارکس (۲۱۶: ۱۹۸۱)
۲. مارکس (۹۵۰: ۱۹۸۱)
۳. مارکس (۷۵۱: ۱۹۸۱)
۴. انگلستان تنها جایی است که ابتدا شیوه‌ی تولید شبه‌سرمایه‌داری در کشاورزی توسعه یافت و این توسعه خود نقش مهمی در توسعه‌ی سرمایه‌داری در انگلستان داشت.

۵. بی آن که عمیقاً وارد بحث شوم فقط بگویم که مزرعه‌ای که به شیوه‌ی سرمایه‌دارانه اداره شود مزرعه‌ای است که بیش‌تر کار انجام‌شده در آن به‌دست کارگران مزدبگیر انجام می‌شود، نه نیروی کار خویش‌فرما و یا کار اجباری. البته در عمل ممکن است یک نوع شیوه‌ی تولید در مزرعه به شیوه‌ی تولید دیگر بی‌خط و نشانه‌ی واضحی تغییر کند. امروزه کشاورزی پیمان‌کاری بسیاری از «مزارع خانوادگی» بزرگ در ایالات متحده را آن‌چنان در جریان‌های سرمایه‌ادغام کرده است که می‌توان آن‌ها را مزارعی دانست که به شیوه‌ی سرمایه‌دارانه فعالیت می‌کنند. به‌قول ویز (۲۵: ۲۰۰۷) «با همه‌ی این حرف‌ها، خانوارهای خرده‌مزرعه‌دار هنوز هم حدود دویستم بشریت‌اند»

۶. گاردنر و هالویل (۱۵-۷: ۲۰۰۰)

۷. مارکس (۱۵۸: ۱۹۶۳)

۸. حصارکشی زمین‌های عمومی در بریتانیا خیلی زودتر، از سده‌ی سیزدهم آغاز شده و در سده‌های پانزده و شانزده به اوج خود رسید و تا نیمه‌های قرن نوزدهم هم‌چنان ادامه داشت.

۹. بر اساس این قانون تمام ارث به پسر ارشد می‌رسید (نخست‌زادگی) و با این تمهید از تقسیم زمین بین وراث متعدد جلوگیری می‌شد البته به‌شرطی که پسر بزرگ‌تر نخواهد بخش‌هایی از زمین را بفروشد و یا به‌نحوی تقسیم کند.

۱۰. برای بحثی کامل‌تر در مورد اهمیت «کالایی شدن» در نظریه‌های اقتصادی بنگرید به آلبریتون (۲۰۰۷)

۱۱. مارکس (بخش ۳۳-۲۶: ۱۹۷۶)

۱۲. مارکس (۲۵۴: ۱۹۷۶)

۱۳. در هنگام نوشتن این سطور همه‌ی این‌ها به‌شکلی واقعی در حال وقوع است.

مقاله‌ی بالا ترجمه‌ی بخشی از فصل دوم کتاب زیر است:

Robert Albritton (2009), *Let Them Eat Junk: How Capitalism Creates Hunger and Obesity*, Pluto Press